

سادگی دادگاههای عام، پیچیدگی های امروز و فردا

نوشته محسن قانع بصیری

در دنیای معاصر که بشر توانسته میان علم و سازمان های کار خود رابطه ای فعال برقرار سازد و در پرتوی همین ارتباط ناظر بر شتاب گیری خلاقیت های فردی در سازمان های کار شود؛ یک اصل مهم بوجود آمده است که می توان آن را به صورت زیر تشریح کرد: «نمی توانی از یک جعبه برنامه آنچه را که دلت می خواهد برای اجرا برداری، چرا که حاصل تنها یک چیز است؛ جریانی ضد توسعه»

به عبارت دیگر امروزه مفهوم توسعه در برنامه و مفهوم برنامه در جامعیت منطبق بر شرایط منطقه ای و جهانی خود را نشان می دهد. مشکل اصلی همواره از ایسین ضعف ناشی می شود که گروه هایی از دست اندرکاران برخی از جوامع آنگاه که نمی تواند به یک برنامه جامع و مستقل توسعه منطقه ای از طریق ارتباط فعال میان منطقه خود و جهان دست یابند، به سراغ برنامه های تقلیدی می روند و اشکال کار در این شرایط آنست که این برنامه ها از آن رو که با شرایط منطقه ای (مکانی و زمانی) تطابق ندارند، دست اندرکاران را وادار می کنند که دست به انتخاب زده و فقط آن بخش هایی را که بنظرشان جذاب و صحیح و قابل اجرا می نماید، از درون جعبه برنامه تقلیدی مزبور بزدارند.

اشکال فوق هم اکنون ما را درگیر مشکلاتی ویژه در کشور کرده است. بدین معنی که جریان انتخاب آزاد هر نهاد اجتماعی از جعبه برنامه های توسعه منجر به آن شده است که تعادل و توازن میان این نهادها از دست برود. برای مثال و نمونه می توانید جریان حرکت توسعه را در سه نهاد مهم اجتماعی یا بهتر بگوئیم در سه قوه دولت، مجلس و دستگاه قضائی نظاره کنید. اینکه هر یک از این نهادها با مقوله توسعه چگونه برخورد می کنند، و با توجه به تعریف خود چه چیزهایی را از درون ایسین جعبه بیرون می کشند؟ سوالی است که باید به آن پاسخ داد.

ما در این مقاله بنا را بر آن نداریم که بگوئیم که برنامه توسعه صحیح و مستقل برای یک کشور چگونه تدوین می شود. اقامی توایم به این نکته مهم (و بسیار هم مهم) توجه کنیم که توسعه هنگامی حادث می شود که مجموعه ایسین سه قوه بتوانند بطور هماهنگ بسترهای لازم را برای رشد و توسعه نظام ها و سازمان های کار- سرمایه و پژوهش فراهم آورند. به

عبارت دیگر، هر یک از این سه قوه باید بتوانند نقش اصلی خود را در گسترش این نظام ها ایفا کنند و نیازهای آنها را برآورده سازند. این نیازها چیستند؟ بطور کلی می توان این نیازها را به سه طبقه عمده و مهم تقسیم کرد که هر یک از آنها بشکلی از طریق یکی از این سه قوه حل می شود.

الف- نیازهای مربوطه به قانون گذاری: سازمان های کار- سرمایه همواره از طریق پژوهش ها، پیچیده و پیچیده تر می شوند و سطوح مختلف ارتباطی و مبادلاتی آنها دائماً چه از نظر کیفی و چه از نظر کمی ناظر بر تنوع و پیچیدگی می شود. از این روی آنان نیاز به اصلاح پروسه های قانونی، و تدوین پرنسیب قانونی برای شرایط جدید خود دارند. البته باید توجه داشت که این اصلاحات همواره باید به شیوه ای انجام شوند که موضوع امنیت یا بسترهای امن توسعه این نظامها را خدشه دار نکند. نکته مهم در مقابل نظام قانون گذاری آنست که جریان انتخاب آزاد



محسن قانع بصیری

از جعبه برنامه ها همواره این نظام را در مقابل تناقضات قانون گذاری قرار می دهد. بطوری که ضریب اشتباه آنان را بالا می برد.

ب- نیازهای خدماتی: این نیازها عمدتاً شامل دو بخش مهم است: اول خدمات اجرایی برای گسترش مبادلات و ارتباطات، و دوم آن گروه از خدمات عمومی که اقهای بازگشت سرمایه آنها درازمدت است و اصولاً سازمان های کار- سرمایه یا توان اجرای آنها را ندارند و یا تمایلی برای انجامشان از خود نشان نمی دهند. در حقیقت جریان ثروت که از طریق ارزش افزوده حاصل از کار سازمان های کار سرمایه و به صورت مالیات از سوی این سازمانها به سوی دولتها سرازیر می شوند با این هدف انجام می شود که جریان توسعه به تواند بصورت هماهنگ میان خواست مردم و سازمان های کار رابطه برقرار سازد و تعدیل ایجاد

کند. بطوری که جریان تمرکز سرمایه در سازمان های کار دائماً منجر به افزایش سطوح کمی و کیفی این سازمانها شده و نوعی توزیع با هدف تأمین عدالت اجتماعی را بوجود آورد. مالیات در حقیقت باز خورد اصلی برای تنظیم رابطه هماهنگ میان مردم و سازمان های کار از طریق دولت است. بطوری که جریان پیچیده رشد و توسعه سازمان های کار را دائماً از طریق ایجاد فضاهای ارتباطی و مبادلاتی گسترده تر تعدیل می کند.

به هر صورت اهمیت نقش سازمان های خدماتی دولتی در میان دو قوه دیگر هنگامی آشکار می شود که بتوانند برای ایجاد امنیت گسترده ملی و از طریق تعادل فوق، دائماً از سطح کمی سازمان های خود کاسته و بر سطح کیفی و پیچیدگی های آن بیافزایند.

ج- و سرانجام مهم ترین بخش خدماتی جامعه را که می تواند به امنیت پایدار بیانجامد دستگاه قضائی، در دست دارد. ایسین دستگاه باید بتواند میان ساختارهای قانونی و ساختارهای اجرایی خدماتی دولت و سازمان های کار- سرمایه رابطه ای دائمی برقرار کند. هرگونه حرکت غیر عادی در ارتباطات و مبادلات در یک جامعه همواره باید از طریق باز خورد قانون به حرکت طبیعی خود تبدیل شود. بر این اساس سازمان های خدماتی قضائی نه تنها باید اطلاعات دقیقی از تحولاتی که در سازمان های دولتی و سازمان های کار- سرمایه پدید می آیند داشته باشند، بلکه باید ساختارهای خود را به صورتی آرایش دهند که قاضی در اسرع وقت بتواند به رابطه میان تقاضای قانونی مبادلات و ارتباطات انجام شده و قوانین تدوین پی ببرد. در غیر این صورت هیچ گاه قاضی قادر به قضاوت صحیح نخواهد بود.

نتیجه مهمی که از این خدمات قانون گذاری، اجرا و قضاوت می توان گرفت آنست که با توجه به جریان توسعه که همواره رو به پیچیده تر شدن نظامات ارتباطی و مبادلاتی سازمان های کار دارد، سازمان های قضائی نیز باید بتوانند دائماً خود را با چنین جریانی تطبیق دهند. علت نیز روشن است: پژوهش که رکن اصلی توسعه را تشکیل می دهد، همواره در کنار سازمان های کار- سرمایه است که به بار می نشیند و آثار و تبعات با ارزش فرهنگی- اقتصادی خود را نشان می دهد همین نیروست که دائماً بر سطح پیچیدگی های نظامات توسعه می افزاید. تجربیات انجام شده در تمامی جهان توسعه یافته نیز نشان می دهد که این سه

قوه هستند که باید دائماً ظرفیت علمی و آگاهی خود را متناسب با این جریان افزایش دهند و طبعاً سازمان‌هایی کوچکتر اما فعال‌تر و مؤثرتر را براساس اصل مزبور، در خود ایجاد کنند. این نکته شاید مهم‌ترین، اساسی‌ترین و استراتژیکی‌ترین نکته‌ایست که باید در جریان توسعه به آن توجه شود. اما آیا در واقع امر در کشور خودمان ناظر بر چنین وضعی بوده‌ایم یا خیر؟

حرکت معکوس...

برای جواب به این سؤال باید مقاله‌ای مفصل نوشت اما ما به یکی از مهم‌ترین وجوه این تناسب، یعنی تناسب میان سازمان‌های کار- سرمایه و دولتی از یک سو و سازمان‌های قضائی در بستر توسعه فعلی کشور می‌پردازیم، و کوشش می‌کنیم باین سؤال پاسخ دهیم که آیا دستگاهها و سازمانهای قضائی ما متناسب با جریان توسعه کشور در حرکت هستند یا خیر؟

در آغاز و بطور کلی باید گفت که جواب به سؤال فوق متأسفانه منفی است. چرا که براساس شواهدی که در این چند ساله مشاهده کرده‌ایم وضع چنین بوده که دائماً بر پیچیدگی روابط و مبادلات در کشور بدلیل توسعه در سازمانهای کار- سرمایه و دولتی افزوده شده است اما سازمان‌های قضائی، حرکتی معکوس داشته‌اند. به طوری که این سازمانها تمامی نهادهای تخصصی را که پشتوانه قضائی برای تصمیم‌گیری‌ها و قضاوت‌هایش بوده‌اند و باید قوی‌تر هم می‌شده‌اند، با از دست داده‌اند و یا ضعیف کرده‌اند. نمونه‌اش را می‌توانید در قانون دادگاههای عام ملاحظه کنید که علی‌رغم آنکه دست قاضی را در اعلام قضاوت خود بسیار باز گذاشته است، اما تمامی عناصر لازم برای تصمیم‌گیری راجع به هر موضوع تخصصی را از وی دریغ داشته است. در چنین دادگاههایی به سرعت هر سطح از سطوح پیچیده ارتباطی و مبادلاتی، از روابط میان شرکت‌ها گرفته تا روابط خانوادگی، از اختلافات میان زن و شوهر گرفته تا اختلافات بسیار تخصصی میان شرکتها و سازمانهای کار سرمایه، از امور کیفری گرفته تا امور حقوقی همه چون آش شله قلم‌کاری بر روی میز قاضی ریخته می‌شود. و قاضی مزبور ناچار است به هر صورت ممکن قضاوتی را در موارد مذکور انجام دهد که در بسیاری موارد از آنها سر در نمی‌آورد. جالبتر آنست که قانون‌گذار ضعف مربوط به فقدان پشتوانه‌های تخصصی این دادگاهها را از طریق افزایش قدرت تصمیم‌گیری قاضی، آنها را در موازادی بدون امکان درخواست تجدیدنظر برای طرفین دعوی، جبران کرده است. و این روش طبعاً بدترین روش برای حل یک مشکل است چرا که هر قاضی با وجدانی را بشدت به تأمل وامی‌دارد، در حالیکه اگر خدای نکرده قاضی بی‌وجدانی هم به این مجموعه وارد شود، می‌تواند همه اهداف مقدسی را که در پس قوانین این دادگاهها منظور نظر قانون‌گذار بوده است بزیر سؤال ببرد.

همانطوری که متذکر شدیم در جریان توسعه نمی‌توان یک قوه را پیچیده و یک قوه را ساده کرد. در صورت بروز چنین شرایطی آنچه که اتفاق می‌افتد سردرگمی و توقف جریان توسعه و ایجاد شرایط نامناسب برای سازمانهای کار- سرمایه و پژوهشی است.

هنگامی که یک قاضی بخواهد درباره مثلاً اختلاف مربوط به یک قرارداد انتقال تکنولوژی و سرمایه به کشور کار کند. پیش از هر چیز باید بتواند از نوع این قرارداد، موضوع و مبادلات و ارتباطاتی که انجام شده است سردر بی‌آورد. اگر قاضی نتواند از این روابط سر در بی‌آورد و هیچ دستگاه تخصصی هم در کنارش نباشد که پرونده را از پیچیدگی تخصصی‌اش خارج کرده و آرایشی قضائی به آن بدهد (چرا که ظاهراً این نوع پرونده‌ها در دستگاههای انتظامی تنظیم می‌شوند که به سهولت می‌توان گفت که هیچ‌گونه اطلاعی از این وجوه اختلافات، بخصوص از وجوه تخصصی و تبدیل آن به وجوه حقوقی ندارند) چه خواهد شد؟ بسیار طبیعی است که یا قاضی توان قضاوت خود را از دست خواهد داد، و یا آنکه ناچار خواهد شد خود را بدست تصادف سپارد و حکمی دهد که طبعاً درست نخواهد بود؛ و خوب می‌دانیم که آثار و تبعات صدور احکام غلط در یک دادگاه بسیار خطرناک است که مهم‌ترین آنها فروپاشی ساختارهای طبیعی امنیت ارتباطی و مبادلاتی است که ادامه جریان توسعه بدون آن امکان‌ناپذیر نخواهد بود، و در عوض دولت ناچار می‌شود ضمن آنکه ناظر بر کاهش میزان نهادهای کار سرمایه در جامعه باشد، دائماً بر میزان نظم تحکمی خود بیافزاید. (نمونه‌اش را می‌توانید در تعزیرات ملاحظه کنید که در آن نقش سازمان‌های قضائی به صفر نزدیک می‌شود به عبارت دیگر فقدان درک درست قوه قضائیه از اتفاقات اجرایی توسعه‌ای کشور منجر به کاهش نقش مهم آنها خواهد شد).

بی‌مناسبت نیست که در مورد همین مثال یعنی قراردادهای انتقال تکنولوژی طرفین قرارداد کوشش می‌کنند بهر طریق ممکن برای حل موارد اختلاف خود به مراجع قضائی بین‌المللی و یا کشور طرف معامله رجوع کنند. ملاحظه می‌فرمائید که فقدان ساختار مناسب قضائی برای مقابله با پیچیدگی‌های موردی بزه‌کارانه حاصل از مقوله توسعه، چگونه توسعه را به خطر می‌اندازد و دولت را هم بدام تعریف امنیت فیزیکی انداخته که طبعاً جامعه را هم از امنیت فرهنگی‌اش محروم می‌سازد.

حکمی مشابه به حکم دیوان بلخ

آیا آنان که دادگاههای عام را دایر کرده‌اند به نکات فوق عتابی داشته‌اند یا خیر؟ یعنی آیا آنها توجه کرده‌اند که، بر سر نظام‌های کار و فعالیت‌های پیچیده آن در کشور چه خواهد آمد؟ و اگر این فعالیت‌ها روبرو پیچیدگی دارد قوه قضائیه براساس چنین سنجش و

بینشی برنامه‌های خود را تدوین کرده است یا خیر؟ آنچه به نظر می‌رسد آنست که آنان تنها براساس همان ساختارهای قدیمی دورانیهای قبل از صنعتی این قوه را تعریف کرده‌اند و در نتیجه قیادری نیستند به پیچیدگی‌های توسعه پاسخ مناسب دهند.

در اینجا ذکر یک نکته را لازم می‌دانیم و آن توجهی است که باید قوه قانون‌گذاری به این تضاد رو به گسترش بکند. به عبارت دیگر این هشدار را به این قوه‌دهیم که اگر برای تدوین یک قانون تمام رویتان را به سوی گذشته برمی‌گردانید و الگو می‌گیرید و با عیناً تقلید می‌کنید، یک نگاه هم به آینده بیندازید و سرکی هم بسوی آن برگردانید، که اگر چنین نکنید وضع فوق در مقابلتان سرانجام به بحرانی پیچیده می‌انجامد. و آنگاه باز هم ناچارید به سازمانهای زنجیره‌ای کنترلی متوسل شوید و پای این سازمانها را حتی به درون دادگاهها و نظام قضائی نیز بکشانید. شاید قوه قضائیه برای اعمال برنامه‌های خود متوجه این نکته نباشد که تحول در درون نظامهای کار چگونه تغییری را در نظامهای قضائی می‌طلبد و به عکس، اما نیروی مقننه ناچار است با هوشمندی بسیار و حواس کاملاً جمع این تناقض مهم را مورد بررسی قرار دهد.

آثار این تناقض در تجربه کوتاه مدتی که از کار دادگاههای عام حاصل کرده‌ایم آنگاه آشکار است که نیاز به توضیح ندارد. اما برای روشن شدن اذهانی که ناچارند به موضوع تعادل میان ساختارهای سه قوه در جریان توسعه جامعه بیندیشند، اصول زیر را پیشنهاد می‌کنیم:

۱- با شتاب‌گیری روند توسعه در کشور تمامی مفاهیم مهم در حوزه قضا؛ نظیر مالکیت، رقابت، قراردادها و اجرای بهینه آنها، جرائم، روابط مالی- اقتصادی، روابط فنی تکنولوژیک پیچیده‌تر و تخصصی‌تر می‌شوند؛

۲- مفهوم پیچیده‌تر و تخصصی‌تر شدن مقولات فوق ایجاب می‌کند که از اولین مرحله تشکیل پرونده تا آخرین مرحله تعیین حکم توسط قاضی و سرانجام اجراء وی از نیروی دارای قابلیت شناخت از این حوزه‌ها بهره‌مند باشد. و این بدان معنی است که قوه قضائیه ناچار است براساس نگاه به آینده و چگونگی تحول در سازمانها و روابط میان فرد- سازمان، فرد- جامعه و سازمان- جامعه دستگاه خود را تنظیم کند.

۳- همانطوری که گفتیم ترکیب تنظیم ساختار تخصصی قضائی باید بتواند از اولین مراحل تا پایان یک سوزه قضائی را در بر گیرد. به گمان ما مهم‌ترین آنها شامل موارد زیر است:

- سطح تخصصی اولیه رفع اختلاف

- سطح تخصصی تدوین پرونده بطوری که قاضی بتواند کاملاً از موضوع تخصصی درگیری مربوطه سر درآورد

- سطح تخصصی قاضی و نهادهای قضاوت، بطوری که بتواند براساس تخصص‌های ویژه هر

مورد، دادگاهها را اداره کرده و به نتیجه لازم برساند. اگر چنین سطوحی وجود نداشته باشند، قاضی هیچگاه نخواهد توانست به رای صحیح دست یابد. در انصورت یا ناچار است موضوع را با اصطلاح سمبل کند و از کنار بسیاری از موارد مهم زد شود و آنرا را در نظر نگیرد و یا ناچار است حکمی نظیر حکم حیوان بلخ دهد. حکمی که با موارد مطروحه در پرونده و سوزنه تخصصی آن منطبق نیست، و این یعنی قضاوت غلط. برآستی آن کدام قاضی یا وجدانی است که حاضر باشد در چنین شرایطی رأی دهد و حکم نهائی را صادر کند؟

بنابراین تنظیم یک رابطه منطقی میان دولت، قوه مقننه و قوه قضائیه و سازمان‌بندی مناسب آنها براساس نظریه توسعه در جامعه نه تنها مهم، که استراتژیک و حیاتی است. گذر به توسعه همواره به معنی گذر از سازمانهای ساده به پیچیده است بنابراین برای ایجاد تعادل در روابط سه گانه، یعنی فرد-سازمان، فرد-جامعه و جامعه-سازمان ناچاریم به تئوری لازم برای تأسیس نهادهای قضائی مناسب دست یابیم و این یعنی ایجاد جاذبه برای نگاه به آینده در این سه نیروی مهم جامعه. اما متأسفانه با وجود تمامی این ضرورت‌های غیرقابل اجتناب، نیروی قضائی ما با ایجاد دادگاههای عام نشان داد که به دنبال تقلیدی سطحی از گذشته است. در حالی که احیاء تقلیدی و خشک دستگاه قضائی ششصد، هفتصد سال پیش به معنی اسلامی کردن دستگاه قضائی نیست، اسلامی کردن دستگاه قضائی از طریق پیوند میان احکام اسلام با واقعیت‌های زمان خاص خودش است و این به معنی پیوند این احکام با سازمانهای تخصصی و ویژه قضائی است، چیزی که هیچگاه در اصولی که دادگاههای عام دنبال می‌کنند دیده نشده است و در عوض پاشناری برای ادامه فعالیت‌های دادگاههای عام این احتمال را که ممکن است این احکام مورد سؤال قرار گیرند، منتفی نخواهد کرد، تنها کافیست چند قاضی در شرایط پیچیده‌ای قرار گرفته و آراء غلطی ارائه دهند، و آنگاه است که مشکل چندین برابر خواهد شد. اتفاقی که دیگر به آینده مربوط نیست و نمونه‌های زیادی را همین امروز می‌توان برشمرد.

تقلید از گذشته، یا برداشت خلاقه؟

شاید علت اصلی وجود چنین تناقضی همانی باشد که در آغاز این مقاله به آن اشاره کردیم. بدین معنی که اگر توانستی به تئوری جامع توسعه در فاصله میان آرزوهایت و واقعیت‌های تجربی دست‌یابی، برو بسراغ یک جعبه از برنامه‌ها و از درون آن، فقط برنامه‌هایی را که دوست داری و بسظرت مناسب می‌رسد انتخاب کن.

اشکال کار اینجاست که دولت از درون جعبه‌ای، و دستگاه قضائی از درون جعبه‌ای دیگر برنامه‌های خود را انتخاب می‌کنند و در نتیجه وضعی پیش می‌آید که سر و صدای همه بلند می‌شود. امروزه، از

روزنامه‌های بظاهر تند تا روزنامه‌های معتدل همه پی به مشکلات دادگاههای عام برده‌اند و مقالاتی عرضه کرده‌اند و می‌کنند. بهر صورت راه حل اساسی و مهم آنست که هر ۳ قوه مجریه، مقننه و قضائیه نیازهای خود را از درون یک جعبه که تمامی برنامه‌ها را خودمان در آن ریخته‌ایم تأمین کنند. و این به معنی تنویزه کردن جامع توسعه از طریق نیروی استقلالی است که انقلاب به ما عطا کرده است. در این شرایط آنچه مهم است درکی است که باید قانونگذار و قوه قضائیه از توسعه داشته باشند تا تمامی نهادها و سازمانهای موجود در کشور بتوانند از نعمت حضور هم بهره‌مند شوند.

چندی پیش در یکی از مجلات خواندم که براساس یک ارزیابی علمی انجام شده در یکی از کشورهای صنعتی، مهم‌ترین نقش برای تحقق توسعه را دستگاه قضائی یک کشور بازی می‌کند. هرچه این دستگاه بتواند از طریق آراء صحیح خود تضادها و تناقضات میان فرد، سازمان و جامعه را حل کند، مفهوم امنیت در جامعه دگرگون می‌شود، بطوری که امنیت معطوف به زور تحکم تبدیل به امنیت معطوف به انگیزه و شوق برای فعالیت می‌شود. به عبارت دیگر رشد انسان پُرانگیزه که نیاز اولین و مهم توسعه است از طریق کارکرد صحیح قوه قضائیه میسر است و در عوض آنچه که همیشه منجر به فروپاشی اعتماد افراد، در یک جامعه می‌شود قضاوت غلط است. چرا که قضاوت غلط همواره منجر به بروز و گسترش بی‌عدالتی در جامعه می‌شود. توجه داشته باشیم که یکی از مهم‌ترین اصول دین نزد اهل تشیع عدالت است و این صفت بی‌مناسبت انتخاب نشده است چرا که هیچ چیز به اندازه عدالت اجتماعی فرهنگ‌ساز و هیچ چیز به اندازه فقدان عدالت اجتماعی تخریب‌کننده فرهنگ سالم ارتباطی میان افراد اجتماع نیست. افسوس که هنوز هم علی‌رغم چنین اهمیت اصولی-اعتقادی که به عدالت داده‌ایم، ابعاد عدالت را در صحنه‌های زندگی فعال اجتماعی خود و روابط میان نهادهای اجتماعی در جهت توسعه بدرستی روشن نکرده‌ایم. نمونه‌اش را می‌توانید در همین دادگاههای عام ملاحظه کنید. دادگاههایی که به همان اندازه که دست یک قاضی را از نظر نیروی فیزیکی-اجرایی برای قضاوت باز گذاشته‌اند، دست دیگرش را، یعنی دست دانش و آگاهی او را نسبت به موضوعات مورد درگیریش بسته‌اند.

بنابراین قضاوت که باید متعادل کننده نقش نیروها برای اهداف توسعه باشد خود این بار تبدیل به معضلی جدید شده است. معضلی که اگر آن را بدرستی درک نکنیم، باز هم از عدالت اجتماعی دورتر خواهیم شد. به همین دلیل پیشنهاد می‌کنیم هرچه سریعتر، خارج از محدوده تنگ فشار بی‌موردی که بر روی ایجاد این دادگاهها می‌آوریم، این بار با پشتوانه‌ای اعتقادی-ارزشی به سوی آگاهی از پدیده توسعه کشور رویم و بجای تقلیدی ساده از دادگاههای

گذشته، دست به خلاقیت زینم تا اثبات کنیم که اسلام توانی بیشتر از محدوده‌های تنگ تقلیدی ساده از زمانها و مکانهای دیگر دارد. و برای این مهم بهتر است نظر صاحب‌نظران آگاه و سالم اجتماع را بپذیریم و این بار نیروی مهم قضائی را مسلح به دادگاههایی کنیم که توان یافتن ادراکی کافی از پدیده توسعه اجتماعی را دارند. دادگاههایی که هدف آنها حل مشکلات امروز و آینده براساس اعتقادات ارزشی ماست نه تقلیدی سطحی و جزمی از گذشته و یا از جغرافیای دیگر، که نتیجه‌ای جز کاهش سطح امنیت فرهنگی و معنوی جامعه نخواهد داشت.

آقای رئیس‌جمهور در سفری که اخیراً به قاره آفریقا داشتند، جمله‌ای گفتند بدین مضمون که: «استعمار همیشه می‌خواهد ما شعار دهیم، تا عمل کنیم.» به عبارت بهتر استعمار همیشه می‌خواهد ما نسیندیشیم؛ یا باید از او تقلید کنیم و یا با تقلید کورکورانه از گذشته، آینده را و نعمت حضور آن را در ذهن از خود دریغ کنیم. بنابراین توجه داشته باشیم که کار ما تقلید کورکورانه از برداشتهای گروههایی از گذشتگان نیست، بلکه کار اصلی ما بدست آوردن برداشت‌های خلاقه از اسلام برای توسعه هرچه بیشتر جامعه است و صد البته که کار اول بسیار راحت اما بحران آفرین و کار دوم بسیار مشکل اما حلال معضلات است.

با اندکی دقت در میان تمامی کشورهای که توانسته‌اند به جریان توسعه خود شتابی مؤثر و مستقل دهند بیک نکته بسیار مهم و مشترک دست می‌یابیم. این نکته چیزی جز مفهوم هماهنگی نیست، هماهنگی میان سه قوه به مثابه یک بستر واحد برای توسعه و رشد نظام‌های کار- سرمایه تا بتوان قابلیت‌های خلاق فردی را به قلمرو فعالیت اجتماعی پیوند داد. در این میان مهم‌ترین نقش را بی‌شک نظام و قوه قضائیه بازی می‌کند. این نقش نه به قانون بلکه از قدرت قاضی در دریافت مسائلی ناشی می‌شود که توسعه لاجرم بدلیل حرکت بسوی پیچیدگی خود بوجود می‌آورد. قانون کور و مرده است. اما قاضی زنده و فعال است. اگر توانیم میان پیچیدگی‌های رو به رشد رو به توسعه جامعه و توان قاضی برای حل تضادها و درگیریهایی حاصل از آنها رابطه برقرار کنیم، آنگاه همه چیز در محاق مفهومی که بر ضد عدالت اجتماعی رشد می‌کند، گم شده و امکان حرکت هماهنگ از جامعه سلب می‌شود. تناقض آشکار میان حرکت جامعه بسوی توسعه و حرکتی که قوه قضائیه می‌کند می‌تواند نمونه‌ای از این وضع باشد.

بهر صورت نظر عزیزان را به این اصل مهم در تشیع جلب می‌کنیم که هیچگاه نمی‌شود از مردگان تقلید کرد بلکه باید به سراغ زندگان خلاق رفت تا آنها بتوانند ما را برای ادراک خلاق از مجموعه‌ای جاودان تربیت کنند. و برآستی هیچ چیز جز ادراکی خلاق از امری جاودان و خدائی توسعه آفرین نیست.